جلسه 616

سه شنبه 27/02/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در کلام مرحوم آخوند بود که فرمود مفاد دلیل اعتبار اماره تنزیل المؤدی منزلة الواقع هست، کأنه گفته: ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر. ملازمه عرفیه دارد با اینکه قطع به اینکه این مایع خمر تنزیلی است به برکت آن تنزیل اول که ما قامت الامارة علی خمریة فهو خمر منشأ می شود ما قطع پیدا کنیم که این مایع خمر تنزیلی است. قطع به خمر تنزیلی هم حکم قطع به خمر حقیقی دارد عرفا. ملازمه عرفیه هست، عرف استظهار می کند که شارع حکم قطع به خمر حقیقی را برای قطع به خمر تنزیلی هم جعل کرده است. نتیجه این می شود که خطاب إذا قطعت بکون مایع خمر فاهرقه شامل این مورد که اماره داریم بر خمر بودن می شود.

در کفایه رد کرد این بیانی را که در حاشیه رسائل ذکر کرده بود. فرمود: لایخلو من تکلف بل تعسف. تکلیف را فهمیدیم، یعنی ارتکاب خلاف ظاهر. اما تعسف یعنی التزام به یک امر مستحیل این چرا؟

سه احتمال در کلام صاحب کفایه هست برای ادعای استحاله این فرمایش خودش در حاشیه رسائل:

بیان اول: ما یترائی من بعض الکلمات منهم البحوث: اینکه گفته بشود دور لازم می آید، از این باب که تنزیل المؤدی منزلة الواقع لغو نباید باشد. پس توقف دارد اینکه شارع بگوید ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر بر عدم لغویت. عدم لغویت توقف دارد بر وجود اثر. و فرض این است که تا شارع تنزیل نکند قطع به خمر تنزیلی را منزله قطع به خمر حقیقی، اثر مترتب نمی شود. چون اثر یعنی وجوب اراقه مترتب است بر ما قطعت بکونه خمرا فارقه. واقع خمر که اثر ندارد. شارع بگوید ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر بدون تنزیل دوم اثر ندارد پس لغو است. ولذا توقف پیدا می کند تنزیل اول أی تنزیل المؤدی منزلة الواقع بر تنزیل دوم. چون بدون تنزیل دوم اثر متزتب نمی شود ولغو است. اثر مترتب است بر قطع به خمر تنزیلی. إذا قطعت بکون مایع خمر فأهرقه اثر مترتب است بر قطع به خمر. شارع بگوید مؤدای اماره خمر است، این کافی نیست. باید بگوید قطع به خمر تنزیلی حکم قطع به خمر واقعی را دارد تا اثر که وجوب اراقه است مترتب بشود.

نتیجه می گیریم که تنزیل المؤدی منزلة الواقع متوقف است بر تنزیل القطع بالواقع التنزیلی منزلة القطع بالواقع الحقیقی، والا بدون او لغو هست و اثر بر آن مترتب نمی شود. از آن طرف، تنزیل قطع به خمر تنزیلی منزلة القطع بالخمر الواقعی هم توقف دارد بر آن تنزیل المؤدی. چون هم مدلول التزامی است، مدلول التزامی تابع مدلول مطابقی است و دلالت التزامیه متوقف است بر دلالت مطابقیه. علاوه بر آن شما می گوئید قطع به خمر تنزیلی نزّل منزلة القطع بالخمر الواقعی، تا تنزیل المؤدی منزلة الواقع نشود که ما قطع به خرم تنزیلی نداریم. شد دور. تنزیل المؤدی منزلة الواقع متوقف شد بر تنزیل دوم که تنزیل القطع بالواقع التنزیلی منزلة القطع بالواقع الحقیقی است، به ملاک اینکه بدون این تنزیل دوم تنزیل اول لغو است و اثر ندارد. تنزیل دوم هم متوقف است بر تنزیل اول به دو ملاک، یکی به ملاک اینکه دلالت آن دلالت التزامیه است و دلالت التزامیه متوقف است بر دلالت مطابقیه، ودوم اینکه اصلا موضوع تنزیل دوم قطع به خمر تنزیلی و واقع تنزیلی است، وتا تنزیل المؤدی نشود برای ما قطع به واقع تنزیلی حاصل نمی شود.

اقول: این اشکال جوابش خیلی واضح است. جوابش این است که کافی است برای خروج از لغویت وجود اثر تعلیقی. مگر شما دنبال این نیستید که تنزیل المؤدی منزلة الواقع لغو نباشد؟ لغو نیست. چرا؟ برای اینکه ما یک قضیه شرطیه ای داریم، وآن این است که لو تمّ تنزیل المؤدی فینضم الیه بالملازمة العرفیة تنزیل القطع، ثمّ یترتب الاثر. همین قضیه شرطیه که لو تمّ تنزیل المؤدی فیلحقه تنزیل القطع ثم یترتب علیه الاثر همین قضیه شرطیه کافی است برای خروج از لغویت. پس توقف دارد تنزیل المؤدی بر این قضیه شرطیه که این قضیه شرطیه از ازل موجود است. توقف ندارد تنزیل المؤدی بر تنزیل فعلی قطع تا دور لازم بیاید. توقف بر تنزیل فعلی قطع به واقع تنزیلی منزلة القطع بالواقع الحقیقی ندارد، بلکه توقف دارد بر یک قضیه شرطیه که إذا تم تنزیل المؤدی فسوف یلحقه تنزیل القطع ثم یترتب علیه الاثر، همین کافی است.

پس این احتمال اول جوابش واضح است.

احتمال دوم: که به ذهن ما می آید، وآن این است که صاحب کفایه می خواهد بگوید تنزیل المؤدی اصلا بدون وجود اثر فعلی ممکن نیست متصور نیست، نه اینکه لغو است. چرا؟ برای اینکه تنزیل المؤدی لقلقه لسان نیست که بگوید ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر. اینکه تنزیل المؤدی نیست بلکه ادعا است، ادعاء أنّ هذا خمر. تنزیل یعنی ترتیب آثار واقع بر مؤدی. اصلا معنای تنزیل این است. اصلا تنزیل المؤدی باید یک اثری باشد تا بگوید این اثری را که برای واقع هست ما برای مؤدی جعل کردیم. ولذا این نظر مرحوم شیخ که گفته جعل حکم مماثل و گاهی هم می گویند شیخ گفته جعل مؤدی و تنزیل مؤدی منزلة الواقع، اینها عباراتنا شتّی وحسنک واحد هست. تنزیل المؤدی یعنی جعل حکم مماثل. یعنی واقع حکمی دارد جعل می کنیم برای مؤدی. این است معنای تنزیل المؤدی منزلة الواقع. نه اینکه صرفا همینجوری بیائیم بگوئیم این دیوار کوه است. خب چه اثری دارد کوه بودن این دیوار؟ حالا کوه های چه خیری دیده اند از کوه بودنشان که حالا این دیوار گفتید کوه است آن اثر برای این دیوار بار بشود؟ مثل شعراء که یتبعهم الغاون و فی کل واد یهیمون همینجوری شاعرانه این دیوار کذاست آن شخص کذاست، آخرش هم برای نان شب بروند از رفیقشان پول غرض بگیرند. اثر ندارد این حرفها. ادعاء اینکه ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر که تنزیل المؤدی نیست. لااقل مبنای مرحوم شیخ این نیست، وصاحب کفایه طبق مبنای شیخ دارد حرف می زند. یعنی جعل حکم مماثل.

خب پس توقف پیدا کرد تنزیل المؤدی منزلة الواقع بر وجود اثر و هو وجوب الاراقة بالنسبة الی هذا المایع. ترتب اثر هم متوقف است بر تنزیل فعلی قطع، والا إذا وجد تنزیل المؤدی یلحقه تنزیل القطع ثم یترتب الاثر اینکه اثر فعلی نیست. توقف دارد تنزیل المؤدی بر وجود اثر که می خواهد بگوید ما این اثر واقع را برای ما قامت الامارة علی أنه خمر بار کردیم جعل کردیم، باید اثری باشد. پس اینجور شد که تنزیل المؤدی متوقف شد بر وجود اثر برای واقع. و وجود اثر برای واقع متوقف شد بر تنزیل القطع بالواقع التنزیلی منزلة القطع بالواقع الحقیقی. از آن طرف تنزیل القطع هم بالواقع التنزیلی متوقف است بر تنزیل المؤدی. چون دلالت التزامیه تابع دلالت مطابقیه است، وهذا هو الدور.

اصلا این را به شما عرض کنم، موضوع حجیت اماره شک در ثبوت حکم واقعی هست. باید شما شک داشته باشید در ثبوت حکم واقعی، تا بعد دلیل صدق العادل بیاید بگوید من ظاهرا اثر واقع را برای مؤدی جعل کردم. موضوع حجیت اماره شک در حکم واقعی است. شما که شک در حکم واقعی ندارید. چرا؟ برای اینکه حکم واقعی رفته روی قطع به خمریت، شما که قطع به خمریت ندارید. پس تحقق موضوع حجیت اماره در اینجا که اماره گفته هذا خمر، تحقق موضوع این حجیت ممکن نیست مگر بعد از اینکه تنزیل بشود قطع به خمر تنزیلی منزلة القطع بالخمر الحقیقی. والا تا آن تنزیل دوم نشود شما شک ندارید در حکم، یقین دارید که اینجا وجوب اراقه ای در کار نیست، چون وجوب اراقه رفته روی إذا قطعت بکون مایع خمرا فاهرقه. من که قطع ندارم که این مایع خمر است. پس اول باید موضوع حجیت اماره که شک در حکم واقعی است محقق بشود، تا بعد دلیل حجیت اماره شامل بشود. دور همین است دیگر. دلیل حجیت اماره می گوید من نمی آیم و شامل این اماره نمی شوم مگر اینکه اول شما شک در حکم واقعی داشته باشید.

می گوئیم آقای دلیل حجیت اماره، آقای صدق العادل، اگر تو نیائی ما شک نمی کنیم در حکم واقعی. چرا؟ برای اینکه تو باید بیائی تا به دنبال تو تنزیل القطع درست بشود تا ما بعد بگوئیم آن وجوب اراقه در مقطوع الخمریة هم اینجا هست. والا اگر تو نیائی و تنزیل القطع درست نشود، ما اصلا شک نداریم در حکم واقعی. شمول دلیل حجیت اماره متوقف است بر شک در حکم واقعی، وشک در حکم واقعی توقف دارد بر تنزیل القطع بالواقع التنزیلی منزلة القطع بالواقع الحقیقی. از آن طرف، تنزیل القطع بالواقع التنزیلی منزلة القطع بالواقع الحقیقی هم متوقف است بر تنزیل المؤدی، چون دلالت التزامیه اوست. خب دور است دیگر.

و این اشکال به نظر ما قابل جواب نیست. فقط اشکالی که ما به صاحب کفایه داریم این است که جناب صاحب کفایه! فرمایش شما اخص از مدعی است. چرا؟ برای اینکه شما فرض کردید خمر هیچ اثر شرعی ندارد. همیشه اینطور نیست که خمر هیچ اثر شرعی نداشته باشد مقطوع الخمریة اثر شرعی داشته باشد تا بعد بشود دور. نه، گاهی خمر یک اثر شرعی دارد مثل حرمت شرب، مقطوع الخمریة هم یک اثر شرعی دیگری دارد و هو وجوب الاراقه. دیگر اشکال دور شما اینجا پیش نمی آید. چرا؟ برای اینکه شمول دلیل حجیت اماره نسبت به این اماره بر خمریت نیاز ندارد به آن تنزیل القطع. اصلا می خواهم صد سال وجوب اراقه نیاید، من به لحاظ حرمت شرب می خواهم اماره را حجت کنم. خب دلیل حجیت اماره آمد بدون اینکه وابسته باشد به هیچ جا. آمد گفت که تنزیل می کنم این مایع را که قامت الامارة علی أنه خمر منزلة الخمر. آنوقت قطع به خمر تنزیلی پیدا کردیم. قطع به خمر تنزیلی که پیدا کردیم فرض این است که گفتید ملازمه عرفیه است از باب غفلت نوعیه عرف که قطع به خمر تنزلی را عرف فکر می کند همان قطع به خمر واقعی است. موضوع درست می شود برای حکم دوم. در این مثال جز انکار ملازمه عرفیه یعنی همانی که گفتید لا یخلو من تکلف، غیر از او اشکال تعسف پیش نمی آید.

سؤال وجواب: بحث نظارت نیست، بحث ملازمه عرفیه است. از این باب که وقتی شما گفتی ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر، عرف قطع به این خمر تنزیلی پیدا کرد حواسش نیست که این خمر تنزیلی است، غافل است و غفلت نوعیه دارد، فکر می کند این قطع به خمر تنزیلی قطع به خمر حقیقی است. ما از استاد نقل کردیم که ایشان همین مطلب را فکر کرده بود، که می فرمود اصلا خودبخود قطع به خمر حاصل می شود. این غفلت نوعیه مورد پذیرش این استاد بزرگ قرار گرفت. یعنی آنقدر گسترده است در میان عرف که حتی بعضی از بزرگان ملتفت نبودند به این غفلت. می گفتند آقا قطع به خمر داریم دیگر. توجه نداشتند که این قطع به خمر تنزیلی است نه قطع به خمر حقیقی. خب این غفلت نوعیه ملازمه عرفیه درست کرده که احکام قطع به خمر واقعی را بر این قطع به خمر تنزیلی بار کنید و هو وجوب الاراقة.

احتمال سوم: ما ذکره السید الصدر، می گوید ولو ظاهر عبارت صاحب کفایه دور است، ولی احسن این است که ما عبارت صاحب کفایه را اینجور تقریب کنیم. ایشان می گوید روح تنزیل برمی گردد به جعل حکم برای منزّل. الفقاع خمر که تنزیل شد فقاع منزلة الخمر، این یعنی چه؟ یعنی جعل شد حرمت شرب برای فقاع. تنزیل جعل حکم المنزل علیه للمنزّل. در مقام اثبات می آیند می گویند الفقاع خمر.

خب اگر حکم واحد باشد، إذا قطعت بکون مایع خمرا فاهرقه حکم واحد است. خب حکم واحد تنزیل واحد هم دارد، چون تنزیل یعنی جعل حکم، حکم واحد یعنی تنزیل واحد. خب مشکل اینجا این است که این تنزیل مؤدی با تنزیل قطع واحد باشد. چرا؟ برای اینکه در طول همدیگر هستند. پدر و پسر که نمی شود متحد باشند و یکی بشوند، در طول هم هستند. تنزیل المؤدی منزلة الواقع باید باشد تا تنزیل القطع بالواقع التنزیلی منزلة القطع بالواقع الحقیقی در طول او به وجود بیاید. این تنزیل دوم در طول تنزیل اول هست. خب وقتی دو تا تنزیل بود و در طول هم بودند و امکان اتحادشان نبود، این جمع نمی شود با اینکه ما می گوئیم تنزیل یعنی جعل حکم، واگر حکم واحد بود تنزیل هم واحد است. خب این دو تا مطلب با هم تهافت دارد. از یک طرف حکم واحد فالتنزیل واحد، از آن طرف دو تا تنزیل در طول هم و قابل وحدت نیستند، این دو تا مطلب را هر کاری می کنیم یا هم جور نمی آید. استحاله از این جهت است و صاحب کفایه که می گوید استحاله است بعید نیست که این را بخواهد بگوید، که من نمی توانم این دو تا مطلب را با هم جور بکنم. از یک طرف تنزیل یعنی جعل حکم، حکم واحد تنزیل واحد می خواهد، تعدد تنزیل با وحدت حکم مجعول قابل تصور نیست. از یک طرف در اینجا حکم واحد است ولکن تنزیل می خواهد متعدد باشد، و این تنزیل قابل وحدت نیست، چون این دو تنزیل طولی هست.

البته این اشکال به صاحب کفایه هست که می شود دو تا حکم فرض کرد در همان مثال حرمت شرب خمر و وجوب اراقه مقطوع الخمریة. پس این اشکال که این بیان مرحوم آخوند هم اخص از مدعاست پیش می آید. اما در جائی که حکم واحد است، فقط وجوب اراقه است، خب این احتمال سوم می گوید شاید صاحب کفایه این را بخواهد بگوید.

که مرحوم آخوند اگر این مطلب را بخواهد بگوید طبعا ایرادهایی به ایشان وارد می شود. اجمالا برخی از ایرادها را بگوئیم و رد بشویم:

یک اشکال بر صاحب کفایه این است که: تنزیل القطع بالخمر التنزیلی این در طول تنزیل المؤدی منزلة الخمر الواقعی نیست. اشتباه می کنید. آنی که در طول تنزیل المؤدی است وجود خارجی قطع به خمر تنزیلی است. باشد. تنزیل دوم که نیاز ندارد به وجود خارجی قطع به خمر تنزیلی. مگر شما که می گوئید الفقاع خمر باید فقاع موجود باشد در خارج؟ الفقاع خمر سواء وجد الفقاع أم لا. وجود فقاع شرط تنزیل فقاع منزلة الخمر نیست. آنی که توقف دارد بر تنزیل المؤدی منزلة الخمر (مؤدی یعنی ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر) آنی که در طول این است که وجود خراجی قطع به خمر تنزیلی است. در تنزیل دوم که ما نیاز به وجود خارجی منزّل نداریم. ما می گوئیم القطع بالخمر التنزیلی بحکم القطع بالخمر الواقعی. مردم می گویند ما قطع به خمر تنزیلی نداریم، می گوئیم خب نداشته باشید، هر وقت پیدا کردید. قطع به خمر تنزیلی وقتی پیدا می کنند که اماره قائم بشود بر اینکه این مایع خمر است، واین اماره هم حجت باشد می شود قطع به خمر تنزیلی. وجود قطع به خمر تنزیلی بعدا محقق می شود، اما تنزیل دوم که نیاز نداشت به وجود قطع به خمر تنزیلی. هیچ تنزیلی محتاج به وجود منزّل در خارج نیست. عمده این اشکال است. که همین مقدار کافی است.

آن اشکال اخص از مدعا هم که در جائی که ما دو تا حکم داریم حرمت شرب خمر و وجوب اراقه مقطوع الخمریة که دو تا حکم است، در دو تا حکم تعدد تنزیل هم متصور می شود.

سؤال وجواب: فرض این است که شما مشکلتان این است که حکم واحد است تنزیل ثبوتی باید واحد باشد. اما دلالت ممکن است دو تا دال منفصل باشد، یک دال بخشی از این تنزیل واحد را بفهماند و یک دال بخش دیگری از تنزیل را بفهماند. شما در این اشکالی که آقای صدر به عنوان تفسیر کلام صاحب کفایه گفت نظر دارید به مقام ثبوت تنزیل، که می گوئید آقا حکم واحد تنزیل ثبوتی اش هم باید واحد باشد. اما دال بر این تنزیل که مشکل نیست که دو تا بشود. مثل هر موضوع مرکبی. اقیموا الصلاة متعلقش مرکب است، یک خطاب می گوید اقرأ السورة فی صلاتک و یک خطاب دیگر می گوید ارکع فی صلاتک، اما اینها کشف می کنند که در مقام ثبوت جعل یک حکم داریم رفته روی این مرکب ارتباطی. دال بر اجزاء مرکب ارتباطی ممکن است ده تا خطاب باشد، آن مهم نیست. دال مهم نیست، بله دال در اینجا یکی مدلول مطابقی است و یکی هم مدلول التزامی. مهم آن مدلول است که تنزیل ثبوتی واحد است، آن هم مشکل حل می شود دیگر. چون حکم واحد است تنزیل ثبوتی هم واحد است. شارع در مقام ثبوت اینجور می گوید، می گوید که من وجوب اراقه را جعل کردم برای مقطوع الخمریة وبرای نی کهآن چیزی که خبر ث

آن چیزی که خبر ثقه گفته خمر است و ما هم انشاء کردیم حجیت خبر ثقه را. وجوب اراقه در دو جاست، یکی در قطع به خمریت تکوینیه، ویکی هم در جائی که قطع دارید که خبر ثقه می گوید این مایع خمر است و ما هم انشاء کردیم حجیت خبر ثقه را.

خب شما الحمدلله عالم به احکام شرع هستید، وسائل الشیعه را باز کردید، انشاء حجیت خبر ثقه را در روایات وسائل الشیعه پیدا کردید. یک ثقه ای هم آمد گفت این مایع خمر است. موضوع برای آن وجوب اراقه محقق می شود. موضوع وجوب اراقه غیر از آن قطع به خمر تکوینی این بود که قطع پیدا کنی به قیام خبر ثقه بر اینکه این مایع خمر است، وقطع هم پیدا کنی به جعل حجیت برای خبر ثقه، الحمدلله هر دو جهت فراهم است، هم بینه گفته این مایع خمر است، وهم در وسائل گفته اند که العمری ثقتی فما أدی عنی فعنی یؤدی فإنه الثقة فهمیدی انشاء شده حجیت برای خبر ثقه مشکل حل شد، و ما دیگر اصلا نیازی به این حرفها پیدا نمی کنیم.

اصلا یک مطلبی را در آخر بحث بگوئیم: جناب صاحب کفایه راه را اشتباه رفتید. شما اینقدر بحث کردید در حاشیه رسائل و کفایه، علمای دیگری آمدند یک اشکال به حاشیه رسائل گرفتند و یک اشکال به کفایه گرفتند، اصلا راه اشتباه بود. ما در این بحث خطاب لفظی نداریم بر حجیت امارات. حجیت خبر ثقه عمده دلیلش بناء عقلاء است. حجیت ظهور اصلا غیر از بناء عقلاء هیچ دلیلی ندارد. حالا در مورد خبر ثقه چهار تا روایت داریم که به نظر ما اینها هم بیان صغریات حجیت خبر ثقه اند، می خواهد بگوید عمری ثقه است حجیت خبر ثقه را بر آن منطبق کن، یونس بن عبدالرحمن ثقه است حجیت خبر ثقه را بر آن منطبق کن، اما حجیت خبر ثقه چیست عقلاء می گویند برو سراغ عقلاء. دلیل لبی است. آقا اگر ما ثابت بکنیم در این بحث امتناع استفاده قیام امارات مقام قطع طریقی محض وقیام امارات مقام قطع موضوعی را من خطاب لفظی واحد مطلب دیگر تمام است جناب صاحب کفایه؟ خب دلیل حجیت خبر ثقه بناء عقلاء است، بناء عقلاء که دیگر لفظ ندارد. باید برویم سراغ عقلاء، که آقایان عقلاء! شما خبر ثقه را قائم مقام قطع طریقی محض می دانید؟ می گویند بله. قائم مقام قطع موضوعی می دانید؟ اگر آنجا هم گفتند بله می شود دو تا مطلب. خطاب لفظی واحد نیست که گیر بدهیم که استفادة الحکمین قیامه مقام القطع الطریقی و قیامه مقام القطع الموضوعی مستحیلٌ.

واگر شما حرف حاشیه رسائلتان درست بود، که ممکن است استفاده هر دو حکم از خطاب لفظی واحد، یکی از مدلول مطابقی و دیگری از مدلول التزامی. آیا بعد به شما نمی گویند که جناب صاحب کفایه! شما که در حاشیه رسائل امکان استفاده را از خطاب واحد درست کردید، وقوعش را اثبات کن. کدام خطاب لفظی واحد؟ شما که می گوئی عمده دلیل حجیت خبر واحد بناء عقلاء است، پس ببین بناء عقلاء چه می گوید.

پس نه اثبات امتناع استفاده از خطاب لفظی واحد مهم است و نه اثبات امکانش. باید برویم سراغ بناء عقلاء که دلیل لبی است ببینیم چکار می کنند. چون عمده دلیل اوست.

بله اگر کسی یکی از این دو مطلب را گفت، یکی اینکه کسی مثل آقای صدر بیاید بگوید صحیحه احمد بن اسحق (العمری ثقتی) قطعی الصدور است، ومفاد این صحیحه حجیت خبر ثقه است. آقای صدر می گوید ولو ما بناء عقلاء داشتیم، اما همین صحیحه احمد بن اسحق کافی بود برای اثبات حجیت خبر ثقه.

بله اگر این را می گفتیم دیگر بحث مرحوم آخوند لغو نمی شد، چون خطاب لفظی واحدی پیدا کردیم که دلیل حجیت خبر ثقه است. ولو بناء عقلاء مشکوک باشد، می آییم سراغ این دلیل قطعی الصدور که مفادش کبری حجیت خبر ثقه است. اتفاقا لسانش هم لسان تنزیل المؤدی گرفته شد طبق نظر برخی مثل مرحوم ایراوانی. بله آن موقع این بحث نتیجه پیدا می کند.

مثل آقای صدر نمی تواند به آخوند اشکال کند، چون آقای صدر بحث از خطاب لفظی را بی ثمر نمی داند، چون صحیحه احمد بن اسحق را قبول دارد به عنوان دلیل قطعی الصدور بر حجیت خبر ثقه. اما ما حق داریم به صاحب کفایه ایراد بگیریم که آقا این صحیحه احمد بن اسحق که بیان صغرای وثاقت می کند، اصلا دلیل بر حجیت خبر ثقه نیست. می گوید ثقه است، شاید حجیت خبر ثقه در موارد افاده اطمینان است. می خواهد بگوید ثقه است اطمینان پیدا کن به حرفش. کبری حجیت خبر ثقه را نمی گوید. ما حق داریم اشکال کنیم به صاحب کفایه که جناب صاحب کفایه! اینکه شما اصرار دارید که از خطاب لفظی واحد می توانیم قیام امارات مقام قطع طریقی محض و قطع موضوعی را بفهمی یا نه، چرا اینقدر گیر می دهید؟ بروید سراغ بناء عقلاء.

ویا اینکه اگر به فحوی قاعده تجاوز و استصحاب پناه ببریم، بگوئیم قاعده تجاوز ببینیم می تواند هم قاعده تجاوز را قائم مقام قطع موضوعی بکند و هم قائم مقام قطع طریقی محض، اگر ثابت کردیم این خطاب واحد می تواند آنوقت به فحوی در اماره هم این را ثابت می کنیم. وجالب این است که آقای صدر قاعده تجاوز را قبول دارد که قائم مقام قطع موضوعی می شود و خطاب واحد هم هست. خب آنوقت اشکال می کند که چرا بحث می کنید از خطاب واحد.

ما می گوئیم آقای صدر نباید اشکال بکند، ما حق داریم اشکال کنیم که هیچکدام از این خطابات لفظیه را قبول نداریم. عمده دلیل ما بناء عقلاء است و لم یثبت بناء العقلاء علی قیام الامارة مقام القطع الموضوعی. مگر از باب اینکه ما ظهور علم را در مطلق طریق معتبر می دانیم. علم ظهورش در طریق معتبر عقلائی است. دلیل اعتبار خبر ثقه ورود دارد بر خطابی که علم را موضوع قرار می دهد، چون ظهورش در مطلق طریق معتبر است. اما استصحاب صد سال هم ما بحث کنیم نه. بله اگر ثابت بشود که الاستصحاب علمٌ تعبدیّ، آنوقت شارع حکومت کرده بر ادله علم. ولی ما استصحاب را علم تعبدی نمی دانیم، اماره طریق معتبر است، ظهور علم هم در مطلق طریق معتبر عقلائی است، ولذا امارات قائم مقام قطع موضوعی می شوند، اما استصحاب نمی شود، قاعده تجاوز نمی شود. والحمدلله رب العالمین.